

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010301**

**موضوع**: زکات مال التجاره /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

دو روایت حبیب خثعمی و علی بن جعفر درباره اقتراض از مال ودعیّ بیان شد. اعتبار سند این دو، بررسی شد. بکر بن حبیب توسط نجاشی توثیق شده است. روایت علی بن جعفر نیز در قرب الاسناد نقل شده بود و توثیقش گذشت. در این جلسه به اعراض و عدم اعراض علما از این دو روایت پرداخته می‌شود.

# «بکر بن حبیب» یا «بکر بن محمد بن حبیب»

در مجمع الفائده عبارتی درباره بکر بن حبیب بیان کرده‌اند:

على أنّ بكر بن حبيب غير معلوم الحال، لانّه غير مذكور، الّا ان يكون ابن محمّد بن حبيب، فيكون صحيحا[[1]](#footnote-1).

ایشان فرموده‌اند بکر بن محمد بن حبیب، معتبر است. در رجال نجاشی درباره بکر بن محمد بن حبیب عبارتی می‌نویسد که توثیق از آن برداشت می‌شود:

بكر بن محمد بن حبيب بن بقية أبو عثمان المازني ـ مازن بني شيبان ـ كان سيد أهل العلم بالنحو والغريب واللغة بالبصرة ومقدمه، مشهور بذلك[[2]](#footnote-2).

ولو مطلب رجال نجاشی درباره نحو و علوم ادبی است، ولی او را سید اهل لغت (و متبحر در علوم تتبعی) دانسته است. چنین اشخاصی اگر وثاقت نداشته باشند، این تعبیرات در موردشان صحیح نیست. شاید به همین جهت بوده است که مرحوم ابن داود، توثیق او را از عبارت نجاشی برداشت کرده است.

اما مسأله مهم آن است که این شخص، قطعاً ارتباطی با بکر بن حبیب ندارد. نجاشی می‌گوید بکر بن محمد بن حبیب در سال ۲۴۸ فوت شده است. بکر بن حبیب که محل بحث است، از امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کند. امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ از دنیا رفته‌اند. بنابراین این شخص، ربطی به بکر بن حبیب ندارد و از طبقه‌اش غفلت شده است.

بکر بن حبیب همانگونه که قبلاً نیز بیان شد، توثیق ندارد.

# اعراض علما از روایت‌های اقتراض از مال ودیعه

در مورد روایت‌های باب ودعی، دو روایت بیان شد، یکی روایت حبیب خثعمی و دیگری روایت علی بن جعفر. در روایت خثعمی، قید احتیاج ذکر نشده و مطلقاً می‌فرمایند ودعیّ می‌تواند مالِ ودیعه را قرض بردارد و به ذمه بگیرد. البته به شرط آنکه مَلیّ باشد یا ضامنی ثروتمند داشته باشد. سؤال آن است که علما به این دو روایت، عمل کرده‌اند یا از آن‌ها اعراض شده است؟

## ابن ادریس: خبر واحد و مخالفت با قواعد

مرحوم ابن ادریس این دو روایت را نقل می‌کند و در ذیل آن‌ها چنین می‌نگارد:

سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ يَقْطَعُ مِنْ أَلَيَاتِهَا وَ هِيَ أَحْيَاءٌ أَ يَصْلُحُ أَنْ يَنْتَفِعَ بِمَا قَطَعَ قَالَ نَعَمْ يُذِيبُهَا وَ يُسْرِجُ بِهَا وَ لَا يَأْكُلُهَا وَ لَا يَبِيعُهَا.

سؤال راوی آن است که استفاده از میته برای روشن کردن چراغ استفاده جایز است یا نه. روایت بعدی، همین روایت مورد بحث است که فرمودند:

قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ عِنْدَهُ وَدِيعَةٌ لِرَجُلٍ فَاحْتَاجَ إِلَيْهَا هَلْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهَا وَ هُوَ مُجْمِعٌ عَلَى أَنْ يَرُدَّهَا بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهَا قَالَ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ وَفَاءٌ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَأْخُذَ وَ يَرُدَّ.

قال محمد بن إدريس لا يُلتفت إلى هذا الحديث و لا إلى الحديث الذي قبله بحديث لأنهما وردا في نوادر الأخبار و الأدلة بخلافهما و هو [أنّ] الإجماع منعقد على تحريم الميتة و التصرف فيها بكل حال إلا أكلها للمضطر غير الباغي و العادي و كذلك الإجماع منعقد على تحريم التصرف في الوديعة بغير إذن مالكها فلا يرجع عما يقتضيه العلم إلى ما يقتضيه الظن و بعد هذا فأخبار الآحاد لا يجوز العمل بها على كل حال في الشرعيات على ما بيناه[[3]](#footnote-3).

دلیل ابن ادریس برای عمل نکردن به این روایت آن است که «لأنهما وردا فی نوادر الأخبار». حدس می‌زنیم ایشان جامع بزنطی را همان نوادر بزنطی شمرده‌اند. شاید غفلت کرده‌اند که این روایت از جامع بزنطی نقل کرده‌اند نه از نوادر بزنطی.

احتمال دیگر آن است که مرادشان از ورود در نوادر الاخبار، چنین است که این روایت‌ها از اخبار شاذ می‌باشند؛ نه آنکه در باب خاصی وارد شده باشند. مرحوم شیخ مفید در بحث رؤیت هلال در رساله عددیه، می‌فرماید روایت‌های دال بر عدد سی روز در ماه رمضان، قابل عمل نیستند: «و هي مثبتة في كتب الصيام في أبواب النوادر و النوادر هي التي لا عمل عليها»[[4]](#footnote-4).

ممکن است مراد ابن ادریس از نوادر الأخبار، همان باشد که شیخ مفید فرمودند یا مرادشان خبر شاذ باشد. عبارت ابن ادریس ابهام دارد. اگر بخواهند شاذ بودن را بیان کنند، به معنای خلاف قاعده است. پس از آن نیز می‌فرمایند: «والادلة بخلافهما» که در واقع تأکیدی است بر نوادر الاخبار بودنِ آن‌ها. مطلب شاذ و نادری است که خلاف قواعد و ادله می‌باشد.

در واقع، مرحوم ابن ادریس در اینجا دو اشکال مطرح می‌کنند. یک اشکال آن است که اجماع بر آن است که تصرف در مال غیر بدون اجازه، جایز نیست. این اجماع، یک قاعده کلی است. به نحو کلی، تصرف در مال غیر بدون اذنش جایز نیست ولی موارد استثنائی هم وجود دارد.

مرحوم سید احمد شبیری زنجانی، کتابی با عنوان «ایضاح الأحوال فی احکام الحالات الطارئة علی الاموال» تألیف کرده‌اند. در این کتاب مواردی را بیان کرده‌اند که جایز است بدون اجازه مالک، در اموال دیگران تصرف شود. این موارد را به عنوان مستثنیات الاحکام دانسته‌اند. قاعدهٔ احترام اموال اقتضا می‌کند در مال مالک، بدون اجازه او تصرف نشود. اما این قاعده، استثناهایی دارد.

پس این قاعده در جای خودش صحیح است اما قاعده‌ای نیست که امکان تخصیص نداشته باشد. ممکن است در موردی، این قاعده تخصیص بخورد.

البته مشکل اصلی مرحوم ابن ادریس درباره این روایت، نکته دومی است که متذکر می‌شوند. ایشان این موارد را خبر واحد می‌داند و به خبر واحد عمل نمی‌کند. در مسائل مشابه نیز خبرهای واحد را قبول نکرده‌اند مثلا «اقتراض ولیّ از مال یتیم» را نیز نپذیرفته‌اند و خلاف قواعد می‌دانند. پس مشکل اصلی ایشان، معتبر ندانستن خبر واحد است وگرنه اگر کسی خبر واحد را معتبر بداند، مخالف قواعد بودنش، قابل پذیرش است.

می‌توان گفت در میان علما، اتفاقی است که ولیّ در صورتی که مَلیّ باشد؛ می‌تواند مال طفل را به عنوان قرض بردارد. بعضی قیدِ مصلحت طفل را اضافه کرده‌اند ولی ادله‌اش اطلاق دارد. بعضِ دیگر، قید دیگری مطرح کرده‌اند که به ضرر طفل نباشد و مفسده نداشته باشد. این قید را ممکن به نحوی توجیه نمود، لکن صحیح‌تر آن است که ادله اطلاق دارند و ولیّ می‌تواند اقتراض کند. در بسیاری از موارد، اقتراض از مال یتیم به مصلحتش نیست و برای او فرقی ندارد کسی از مالش قرض بردارد یا برندارد. شارع مقدس می‌تواند برای ولیّ این حق را قرار بدهد در مقابل آنکه ولیّ، مال طفل را حفظ می‌کند و زحمتی می‌کشد.

در ودیعه نیز مانعی ندارد شارع مقدس در مقابل حفظِ مال برای که ودیعه را حفظ می‌کند؛ حقی قرار داده باشد که از آن مال، قرض بردارد.

یکی از روایت‌ها [در بحث اقتراض از ودیعه] قید حاجت دارد ولی در روایت دیگر چنین قیدی نیامده است. البته این دو، مثبتین هستند و منافاتی با هم ندارند. در سؤالِ سائل، قیدِ حاجت اخذ شده است نه در کلام امام علیه السلام. اگر در کلام امام علیه السلام اخذ شده بود، با هم منافات داشتند. در روایت علی بن جعفر، سؤال راوی آن است که احتیاج دارد و در پاسخ اجازه دادند. اما در روایت حبیب خثعمی، قید اجازه نیامده است. به عبارت دیگر [اطلاقِ جواز اقتراض و عدم تقید به مصلحت طفل یا ودیعه] خلافِ ارتکاز عقلائی نیست.

## صاحب جواهر: منافات با اصول مذهب

مرحوم صاحب جواهر مطلبی بیان کرده‌اند که در کلمات علمای بعد نیز منعکس شده است. ایشان پس از نقل این دو روایت می‌نویسد:

إلا أنه لم أجد عاملا بشي‌ء منهما، لمنافاتهما أصول المذهب، ضرورة عدم اقتضاء عقد الوديعة الوكالة في القرض والاستيفاء، فلا محيص عن طرحهما أو حملهما على الفحوى أو نحو ذلك والله العالم[[5]](#footnote-5).

ایشان می‌فرمایند دو روایت علی بن جعفر و حبیب حثعمی را باید طرح نمود ـ زیرا کسی مطابق آن‌ها فتوا نداده است ـ یا حمل بر فحوی بشوند. حمل بر فحوی یه این معناست که مراد از این دو روایت، صورتی است که اذن از طرف مالک داشته است. موردی بوده است که قرائن حالیه اقتضا می‌کرده‌اند، اجازه تصرف داشته باشد.

مرحوم خوانساری در جامع المدارک، نظریه صاحب جواهر را پیگیری کرده و با مقداری تفاوت در متن بیان می‌کنند. ایشان روایت حبیب خثعمی و علی بن جعفر را نقل می‌کند و پس از آن می‌نگارد:

إلا أنه لم نجد عاملاً بشي منهما لمنافاتهما اصول المذهب لعدم اقتضاء عقد الوديعة الوكالة في القرض والاستيفاء، ويبعد كون الاذن منه عليه السلام من باب الولاية[[6]](#footnote-6).

صاحب جواهر در این قسمت فرمودند: «ضرورة عدم اقتضاء عقد الودیعة الوکالة فی القرض» ولی مرحوم خوانساری به جای آن می‌گوید: «لعدم اقتضاء عقد الودیعة الوکالة فی القرض». کلمه ضرورت لحن شدیدتری دارد. پس از آن نیز نمی‌فرماید: «فلامحیص عن طرحهما».

این تفاوت بین شیوه تعبیری مرحوم خویی و مرحوم حکیم نیز وجود دارد. در عبارت‌های مرحوم خویی کلمات «ضرورة، بداهة» و امثال آن زیاد استفاده شده است، ولی مرحوم حکیم چنین تعبیرهایی ندارند. حتی ایشان مطلبی که از دیگران نقل می‌کنند را نمی‌فرمایند: «هذا ضعیف او باطل» بلکه در موردش چنین می‌گویند: «هذا لم یطُب. هذا غیر تام» و تعبیرهای مؤدبی دارند. عبارت‌های مرحوم خوانساری نیز با ادب اخلاقی همراه است.

ایشان در آخر جمله می‌فرماید: «یبعد کون الاذن منه علیه السلام من باب الولایة». بعید است گفته شود در اینجا اذن مالکی نیست و اذنِ شارعی وجود دارد. بعید است امام علیه السلام به اعتبار آنکه ولیّ هستند، چنین اذنی داده باشند.

## حکم سلطانی و حکم تشریعی ائمه علیهم السلام

نکته کلی آن است که دو بحث باید از هم تفکیک شوند. یک بحث، ولایت تشریعی ائمه علیهم السلام است. از روایات استفاده می‌شود که ائمه علیهم السلام مثل پیامبر صلی الله علیه و آله، حق تشریع داشته‌اند. روایت‌های معتبری با این مضمون، در کافی و بصائر الدرجات نقل شده‌اند.

اما اینکه ائمه علیهم السلام از این حقشان استفاده کرده باشند، دلیلی ندارد. معنای حق تشریع آن است که حکمِ ثابت، جعل کنند. همچنان که در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله، نقل شده است که احکامِ ثابتی جعل کرده‌اند. در مقابل فریضه‌هایی که خداوند جعل کرده‌اند، بعضی از احکام «ما سنّه النبی» هستند. مثل دو رکعت سوم و چهارم در نمازهای چهار رکعتی که «ما فرض النبی» هستند. همچنین حرمت خمر را خداوند فرموده است ولی حرمت هر مُسکری، از «ما سنّه النبی» می‌باشد. این نحو از تشریع را از ائمه علیهم السلام سراغ نداریم.

بحث دیگر حکم سلطانی است که شخصی در زمانی که سلطان است، احکامی را «بما انه سلطان» جعل می‌کند. در مورد ائمه علیهم السلام بعضی از احکام سلطانی، نقل شده‌اند. مثل خمس، که امام جواد علیه السلام در زمان وفاتشان به اندازه یک دوازدهم تعیین کردند. در واقع امام جواد علیه السلام نسبت به مقداری از خمس، رفع ید کرده‌اند. همچنین ادله تحلیل خمس نیز ممکن است از باب حق سلطانیه باشد که ائمه علیهم السلام داشته‌اند. بنابراین تحلیل خمس، امرِ دائمی نیست و حکم موسمی بوده است.

پس مرحوم خوانساری که فرمودند: «یبعد کون الاذن منه علیه السلام من باب الولایة»، ممکن است دو معنا داشته باشد. ممکن است مرادشان آن باشد که امام علیه السلام از حق سلطانی خودشان استفاده کرده و اجازه داده‌اند. در این صورت، احکامی که یک امام معصوم علیه السلام در زمان خودشان قرار می‌دهند، در زمانِ امام بعدی، ادامه پیدا نمی‌کند.

در بحث لاضرر به این مطلب اشاره شده است. مرحوم امام خمینی ره، نهی در لاضرر را نهی سلطانی می‌دانند. یکی از اشکالاتِ این نظریه آن است که نهی سلطانی، تا زمانی معتبر است که آن سلطان، در قید حیات باشد. در حالی که لاضرر به عنوان نهی دائمی به آن پرداخته می‌شود و باید نهی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، از آن جهت که حق تشریع حکم ثانوی دارند.

خداوند بعضی از تشریعات را به پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار کرده است. خداوند تنفیذ کرده است و «فصارت اوامره کأوامر الله». بنابر بعضی روایات، آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» ناظر به این موارد است. هر حکمی که پیامبر صلی الله علیه و آله جعل بکنند، به همان نحوی که هست ـ حکم ثانوی یا حکم سلطانی ـ باید اطاعت بشود.

همچنین ممکن است عبارت مرحوم خوانساری، هم ولایت تشریعی را بیان کرده باشد، هم ولایت سلطانیه را. به خصوص ولایت سلطانیه ائمه علیهم السلام نمونه‌هایی در روایات دارد، مثل تحلیل خمس.

اصلِ حق تشریع داشتن ائمه علیهم السلام، مسلّم است و اشکالی نیز ندارد. اگر هم دلیل معتبری بر تشریع ایشان باشد، به آن اخذ می‌شود. ممکن است خمس در ارباح مکاسب نیز از باب حکم ثانوی توسط ائمه علیهم السلام باشد. امکان دارد کسی بگوید اصل خمس درباره غنائم جنگی بوده است ولی ائمه علیهم السلام با توجه به حقی که داشته‌اند، تعمیم داده‌اند. باید دنبال شود دلیلی بر استفاده ائمه علیهم السلام از حقشان وجود دارد یا نه.

## عمل به خبر واحد، از دید منکرین و قائلین به حجیت خبر واحد

سؤال: کلِ احادیثی که ابن ادریس در مستطرفات سرائر نقل می‌کند، خبر واحد هستند. بنابراین اشکالی که ذیل این دو روایت بیان می‌کند، به همه مستطرفات وارد است.

پاسخ: ایشان به خبرهای واحدی که خلاف قواعد نباشند، عمل می‌کند. روایت‌هایی که عمل می‌کند را در مستطرفات سرائر نقل نکرده، بلکه در صددِ نقلِ روایت‌های جالب بوده‌اند. مستطرفات سرائر در بعضی از نسخ با عنوان «باب النوادر» آمده است. در چاپ آقای ابطحی چنین آمده است: «باب النوادر او مستطرفات السرائر». در اینجا اختلاف نسخه‌ای وجود دارد که عنوان این باب، «النوادر» دارد یا نه. افرادی که خبر واحد را نمی‌پذیرند، اخباری که اجماعی هستند یا محفوف به قرینه می‌باشند را راحت‌تر قبول می‌کنند.

توضیح آنکه، سه کتاب فقه الروایة در شیعه وجود دارد:

1. المقنع از شیخ صدوق
2. جمل العلم و العمل از سید مرتضی
3. نهایه از شیخ طوسی

شیخ طوسی و شیخ صدوق به خبر واحد عمل می‌کنند ولی سید مرتضی به خبر واحد عمل نمی‌کند. میزان نزدیکی جمل العلم و العمل به نهایه، خیلی بیشتر از میزان نزدیکی مقنع به جمل العلم و العمل است. یعنی تأثیری که حجیت خبر واحد می‌گذارد آن قدر زیاد نیست. علت اصلی آن است که بسیاری از اخباری که شیخ طوسی به عنوان خبر واحد به آن‌ها عمل می‌کند، سید مرتضی نیز قبول می‌کند، اما به عنوان خبر محفوف به قرائن یا وجود اجماع بر صحتش. عملاً فتواهای شیخ صدوق فاصله بیشتری با فتواهای شیخ طوسی و سید مرتضی دارد. بنابراین حجیت خبر واحد، اثر چندانی در عمل ندارد.

# جمع بندی: عدم اعراض علما از این دو روایت

صاحب جواهر در مورد روایات این بحث می‌فرماید: «لم نجد عاملاً بشیء منهما» از این جهت صحیح است که کسی این روایت‌ها را بیان نکرده و صریحاً طبق آن‌ها فتوا نداده است. اما کسی هم صریحاً این روایت‌ها را بیان و رد نکرده است. این روایت مورد توجه علما نبوده به علت آنکه در کتاب‌های معروف، نقل نشده است. تنها روایت حبیب خثعمی در فقیه و تهذیب نقل شده است. در کافی نقل نشده و شیخ طوسی نیز در نهایه، نقل نکرده‌اند.

به نظر می‌رسد نمی‌توان گفت این روایت معرَض عنه اصحاب است. شاهد روشنی بر معرض عنه بودن در دست نیست. شیخ طوسی در کتاب‌های فقهیِ رسمی خودش (نهایه، مبسوط و خلاف) این مضمون را نیاورده. پس از او نیز اصلاً مورد توجه واقع نشده است. شیخ صدوق در فقیه این روایت را آورده‌اند و ظاهر عبارتشان آن است که به آن فتوا می‌دهند. شیخ طوسی نیز هیچ حاشیه‌ای نسبت به آن مطرح نکرده‌اند. روایت علی بن جعفر نیز در قرب الاسناد آمده است.

خلاصه آنکه کسی نیست که این دو حدیث صریحاً آورده باشد و گفته باشد به آن فتوا نمی‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد باید به آن فتوا داد و وجهی ندارد این روایت، معرض عنه علما دانسته شود. در کلمات صاحب حدائق، شیخ حر عاملی و بعضی از اخباریان، مورد فتوا قرار گرفته است.

نتیجه آنکه علما، اصلاً روایت را نیاورده‌اند و به همین جهت به آن عمل نکرده‌اند. حتی ظاهر من لایحضره الفقیه آن است که به مضمونش عمل می‌کند. شیخ طوسی نیز بدون هیچ حاشیه‌ای آن را نقل می‌کند و ظاهرش آن است که به آن عمل می‌کند. همین مقدار کافی است که این دو روایت، مورد استناد قرار بگیرند. نهایتا باید اعراض اصحاب اثبات بشود و در جایی که اصلاً این روایت را نقل نکرده‌اند، اعراض ایشان ثابت نیست. مجرد آنکه حکمی خلاف قواعد باشد، دلیل نمی‌شود که به روایت، عمل نشود.

اقتراض مادر از مال طفل، مورد اختلاف است. مرحوم شیخ طوسی و علی بن بابویه و دیگران عقیده دارند که مادر، با آنکه ولیّ نیست حق اقتراض از مال طفل دارد. بحث از «مال یتیم» نیست که مادر، ولایت عرفی بر آن داشته باشد، بلکه این حکم در مورد مطلق طفل است. مادر به طور مطلق می‌تواند از مال فرزندش به عنوان قرض بردارد.

بنابراین این حکم اختصاص به ولیّ ندارد و فی الجمله در مورد غیر ولیّ نیز مطرح شده است. ممکن است گفته شود، همه کسانی که نحوی از ولایت دارند ـ ولو ولایت بر حفظ مال ـ شارع مقدس چنین حکمی جعل کرده باشد. به نظر می‌رسد وجهی ندارد این حکم، اختصاص به ولیّ داده شود.

1. . [مجمع الفائدة و البرهان، مقدس اردبیلی، ج ۱۰، ص ۲۳۳](https://lib.eshia.ir/10147/10/233). [↑](#footnote-ref-1)
2. . [رجال النجاشی، ص ۱۱۰](https://lib.eshia.ir/14028/1/110). [↑](#footnote-ref-2)
3. . [السرائر الحاوي لتحرير الفتاوي، ابن ادریس حلی، ج 3، ص 573](https://lib.eshia.ir/10023/3/573). [↑](#footnote-ref-3)
4. . [الرد على أصحاب العدد، شیخ مفید، ص ۱۹](https://lib.eshia.ir/71528/1/19/%D9%87%DB%8C_%D9%85%D8%AB%D8%A8%D8%AA%D9%87_%D9%81%DB%8C_%D8%A7%D8%A8%D9%88%D8%A7%D8%A8_%D8%A7%D9%84%D9%86%D9%88%D8%A7%D8%AF%D8%B1). [↑](#footnote-ref-4)
5. . [جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۲۷، ص ۱۴۳](https://lib.eshia.ir/10088/27/141). [↑](#footnote-ref-5)
6. . [جامع المدارک، سید احمد خوانساری، ج 3 ص 439](https://lib.eshia.ir/10085/3/439). [↑](#footnote-ref-6)